

چون روزی برین گذشت در بعضی تجارت بد بر بخوراک که
 بخر ای را بود رسیدم و بفرخواب خود از او پرسیدم گفت
 نوبه کسی گفت من مردی ام از فریض گفت خدای تعالی در میان شما
 پیغمبری برخواهد انگخت و تو در ایام وی وزیر وی خواهی بود بعد از
 وفات وی خلیفه وی پس چون رسول صلی الله علیه و سلم بعوث
 شد مرا با سلام خواندند گفت من پیغمبری را دلیلی بوده است بر نبوت
 دلیل تو چیست گفت دلیل نبوت من آن خواب است که دیدی و آن خواب
 در خواب تو گفت که آنرا اعتبار نیست و بگفته که تو آنرا
 و چنین من گفتم ترا این که خبر کردی گفت خبری است که من از تو
 در جهان می طلسم زیادت برین استمندان لا اله الا الله و حمد
 لا شریک له و استتم رانگ عبده و رسول بعد از آن رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود که هیچکس را با سلام دعوت نکردم که در اول وقت و بعد
 نکردم الا بوی که چون ویرا دعوت کردم مرا تصدیق کرد و گفت تو
 رسول خدای وی هستی بگو که است و از آن است که ای المؤمنین
 ای بوی که رضی الله عنه گفته است که روزی در ایام جاهلیت در سابع

در حقیقت مسته بودیم تا گاه دیدم که شاهی از آن درخت میل
 بجانب من کرد چنانکه بسیر من رسید من در آن می نگریدم و گفتم
 این چه خواب بود او از می از آن درخت بگوش من آمد که پیغمبری
 در فلان وقت بر تو خواهد آمد می باید که سعادت مند
 بزین مردمان بزین باشی بوی گفتم در و شن تر بگویی که آن
 پیغمبر گیت و نام وی چیست گفت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم
 بزین هاستم گفتم و وی صاحب و ایف و حبیب من است
 از آن درخت بعد بستم که هر گاه که وی بعوث شود مرا
 بشارت دهدی چون بعوث شد از آن درخت او آراه که بگید
 باشم و اهتمام کن ای پیغمبر بوجاهه که وحی بوی آید سوگند بر
 موسی که هیچکس مرا با سلام بر تو سبقت بخواد کرد گفت چون
 با عد او کردیم بسوی رسول صلی الله علیه و سلم فرستم چون مرا
 دید گفت ای ابو بکر ترا خدای تعالی و رسول خدای تو گفتم
 استمندان رسول الله یعنی باطن سراسر اجانب است پس بوی آن
 از روم و تصدیق وی کردم **و از آن است** که ای المؤمنین

در حقش